

دکتر عنایت الله رضا

پیشگفتار

در ژوئن سال ۱۹۱۸ سران حزب مساوات، دولتی در قفقاز پدید آوردند و بخشی از سرزمین مذکور را که بر آن فرمان می‌راندند «جمهوری آذربایجان» نامیدند.

حزب مساوات که عنوان اصلی آن «حزب دموکراتیک اسلامی مساوات» بود، به سال ۱۹۱۱ میلادی در شهر باکو تأسیس شد. هدف این حزب ایجاد کشور اسلامی بزرگ و واحد تحت رهبری ترکان آسیای صغیر بود. حزب مذکور که از سیاست «پان تورکیستها» پیروی می‌کرد و طرفدار «وحدت» همهٔ ترکی زبانان جهان در «ملتی واحد» بود، در ماه ژوئن سال ۱۹۱۷ به «حزب فدرالیستهای ترک» پیوست و با حزب مذکور کنگره ای متحد ترتیب داد. در نوامبر سال ۱۹۱۷ نخستین کنگره حزب مساواتیان قفقاز برگزار شد و از آن پس «حزب دموکراتیک فدرالیستهای مساواتی ترک» نام گرفت. حزب مذکور، در ژوئن ۱۹۱۸ استقلال بخشی از قفقاز را، زیر عنوان «جمهوری مستقل آذربایجان» اعلام کرد. حال آن که نام این سرزمین هیچگاه آذربایجان نبود.

حدود دو سال بعد، در بیست و هشتم آوریل ۱۹۲۰ دولت مساوات ساقط و منقرض شد و بلشویکها قفقاز را تصرف کردند و دوباره سرزمین مذکور ضمیمهٔ خاک روسیه گردید. در این روزگار دولت روسیه شوروی بر سرزمین قفقاز فرمانروایی یافت. دولت جدید روسیه شوروی که هنوز در آن زمان نام «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» بر کشور خود نهاده بود، نام آذربایجان را همچنان بر بخشی از قفقاز باقی نگاه داشت. پس از چندی «جمهوری آذربایجان» به نام «جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان» نامیده شد.

در آن روزها، گذاردن نام «آذربایجان» بر بخشی از قفقاز گفتگوهای بسیار پدید آورد و در ایران، بویژه آذربایجان، اعتراض عدهٔ کثیری از میهن پرستان، از جمله گروه دموکراتهای آذربایجان چون شادروانان شیخ محمد خیابانی، اسماعیل امیر خیزی، احمد کسروی تبریزی و بسیاری دیگر را سبب گردید و کار این اعتراض تا بدانجا کشید که گروهی به پیروی از شادروانان اسماعیل امیر خیزی و شیخ محمد خیابانی در صدد تغییر نام آذربایجان بر آمدند (در موقع خود بدین نکته اشاره خواهد شد).

اکنون هشتاد و اندی سال از آن روزگار می‌گذرد. از مردان سیاسی و آگاه آن زمان، شاید کسی زنده نباشد. سالها گذشت و ماجرا به دست فراموشی سپرده شد. اکنون، کمتر کسی می‌داند که سرزمین ترکی زبانان قفقاز در گذشته نامی جز آذربایجان داشته و هرگز این نام، نامیده نمی‌شده است.

با گذاردن نام «آذربایجان» بر بخشی از قفقاز، اندیشه ای تازه نیز عنوان شد مبنی بر این که گویا «آذربایجان سرزمینی است دو نیم گشته که بخشی در شمال و بخشی در جنوب رود ارس نهاده شده است». نخست در قفقاز و

پس آنگاه در ایران، تنی چند از شاعران و نویسندگان، از این «جدایی» ناله‌ها سر دادند و از روزگار، گله‌ها کردند. چندی نگذشت که واژه‌هایی چون «آذربایجان شمالی» (مقصود سرزمین ترکی زبانان قفقاز است) و «آذربایجان جنوبی» (آذربایجان تاریخی و راستین) عنوان شد. برخی از مورخان و نویسندگان شوروی، در کتابها و نوشته‌های خویش، این عنوانها مجعول و نادرست را چندان به کار گرفتند که نسل جوان ما از راه درست و منحرف شده و از حقیقت ماجرا دور و بی‌خبر مانده است.

اینک برای جلب توجه خوانندگان، نمونه‌ای چند از عناوین و اصطلاحات مذکور را که در نوشته‌های مولفان شوروی به چاپ رسیده و از سوی مترجمان ایرانی به پارسی برگردانده شده است، ارائه می‌کنیم:

«شاخه‌های سلاله اشکانی در ایبری (گرجستان خاوری) و آلبانی»^۱ (آذربایجان شمالی که اکنون حکومت آن شوروی است) نیز مستقر گشتند»^۲.

«منازعه دو دولت بر سر ارمنستان و ایبری (گرجستان) و آلبانی (بخشی از آذربایجان) بود».

«بهرام هنگام مراجعت از متصرفات خاوری خویش از آلبانی (آذربایجان شمالی) عبور کرد»^۴.

«... در آلبانی (آذربایجان شمالی) واقعا ماساگتیان وجود داشتند ...»^۵.

«... امر الحاق ارمنستان خاوری و آذربایجان شمالی به روسیه نقش مترقیانه‌ای داشت»^۶.

چنان که خوانندگان توجه دارند، نخست بخشی از قفقاز «آذربایجان» نامیده شد و سپس دو اصطلاح «آذربایجان شمالی» و «آذربایجان جنوبی» پدیدار گشت.

البته پایان ماجرا نبود. چندی بعد مؤلفان شوروی اعلام داشتند که آذربایجان هیچ‌گاه بخشی از ایران نبوده و «بطور موقت و در نتیجه اردوکشیهای استیلاگرانه ایرانیان توسط آنها اشغال شده است»^۷.

حال آن که در سراسر طول تاریخ و در هیچ یک از آثار مورخان قدیم و جدید حتی یک اشاره به چنین «اردوکشی استیلاگرانه» نشده است.

ایرانیان «استیلاگر» معرفی شدند، تا از این رهگذر، ارتش تزاری «یاری دهنده» و «رهایب بخش» معرفی گردد.^۸ در حالی که لنین بارها تزاریسم روسیه را «ستمگر نسبت به ملت‌های غیر» و کشور روسیه تزاری را «زندانی ملت‌ها» نامید.^۹

نگارنده چون اشتیاقی به ورود در مسایل سیاسی ندارد، تا آنجا که میسر باشد از این مقوله در می‌گذرد و به بررسی مسایل جغرافیایی و تاریخی آذربایجان و سرزمینی که در شمال رود ارس نهاده شده و جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان نام گرفته است می‌پردازد. باشد که این مختصر بتواند زمینه‌ای برای روشن شدن برخی ابهامهای موجود فراهم آورد.

نام آذربایجان و آلبانیای قفقاز در روزگاران کهن

سرزمینی که هشتاد و اندی سال پیش «جمهوری آذربایجان» و پس آنگاه «جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان» نام گرفت، در روزگار باستان «آلبانیا» نام داشت. مورخان و جغرافی نگاران باستان، پیرامون این نکته مطالبی نگاشته و سرزمین آلبانیا را جز از آذربایجان «آتروپاتن» دانسته اند.

برای روشن شدن مطلب نخست ببینیم نام آذربایجان از کجا آمده است.

در آغاز، نوشته احمد کسروی تبریزی را در پیرامون نام آذربایجان از نظر خوانندگان می گذرانیم. وی ضمن بحث پیرامون نام آذربایجان، چنین آورده است:

این نام از دو هزار سال پیش یکی از مشهورترین نامهایی جغرافی ایران و در هر دوره با یک رشته حوادث مهم تاریخی توأم بوده است ...

«آذربایجان» و «آذربایگان» و «آذربادگان» هر سه شکل، در کتابهای فارسی معروف است. فردوسی «آذربادگان» نظم نموده است:

«به یک ماه در آذربادگان بیودند شاهان و آزادگان».

تازیگان «آذربایجان» می خواندند. در کتابهای ارمنی «آذربایقان» و «آذرباداقان» هر دو را نگاشته اند. در کتابهای کهنه پهلوی «آتورپاتکان» است ...

درباره پیدایش نام آذربایگان، نوشته استرابو جغرافی نگار معروف یونانی از همه بهتر و راستتر است. به نوشته او چون دور پادشاهی هخامنشیان به پایان آمد الکسندر ماکدونی^{۱۰} بر ایران دست یافت. سرداری به نام «آتورپات» در آذربایگان برخاسته، آن سرزمین را که بخشی از خاک مادان و به نام «ماد کوچک» معروف بود، از افتادن به دست یونانیان نگاه داشت و آن سرزمین به نام او «آتورپاتکان» خوانده شد.^{۱۱}

این فقیه، نام آذربایجان را پدید آمده از نام آذرباد پسر بیوراسب دانسته است.^{۱۲}

کسروی ضمن بررسی نام «آتورپات» واژه «اتور» را همان آذر یا آتش و واژه «پات» را که بعدها به صورت «پاد» و «باد» در آمد به معنای نگهبان دانسته است.^{۱۳} تا پایان عصر ساسانیان، این نام در ایران رایج بوده است. چنان که یکی از موبدان مشهور «آذربایجان ماراسپندان» یا «آذرباد مهر اسپندان» نام داشته است. این شخص وزیر شاپور دوم شاهنشاه ساسانی و یکی از مفسران اوستا بود. نام این موبد به صورت «آتربات مانسار اسپندان» نیز آمده است.^{۱۴} دیگری، حکیم و دانشمندی به نام «آذربادز رادستان» بود که به روزگار وهرام پنجم (بهرام گور) شاهنشاه ساسانی می زیست.^{۱۵}

واژه «کان» که بعدها به صورت «گان» تلفظ شد و در زبان ارمنی صدایی میان «ک» و «گ» دارد، پسوندی است که به آخر نامهای شهرها و روستاهای ایران بسیار آمده است. چون اردکان، هیرکان (گرگان)، بیلکان (بیلقان)، دیلمکان (دیلمقان)، بازرگان، ارزنگان (ارزنجان - ارسنجان)، زنگان (زنجان)، شاهگان (شاهجان)، شادکان و غیره.^{۱۶}

بدین روال، سرزمینی که نام «آتورپات» به خود گرفت، «آتورپاتکان» و بعدها «آذربادگان» و «آذربایگان» نامیده شد. تازیان چون قادر به تلفظ حرف «گ» نیستند، «گ» را به «ج» بدل کردند و سرزمین مذکور را «آذربایجان» نامیدند. از این رو نام «آذربایگان» به صورت «آذربایجان» تلفظ شد که اکنون نیز مصطلح است.

ممکن است این پرسش پدید آید که چرا «آذربادگان» به «آذربایگان» بدل شده و جای حرف «د» را حرف «ی» گرفته است.

کسروی در بحث پیرامون این نکته، موضوع را روشن گردانیده و چنین نوشته است:

«در آذربایجان گاهی نیز «د»، «ی» می گردیده، چنان که ما آن را در خود نام آذربایجان که نخست «آتورپادگان» بوده و همچنین در کلمه «مایان» که بی گمان «مادان» بوده می بینیم»^{۱۷}

چنان که پیشتر اشاره شد، سرزمین آذربایجان که بخشی از سرزمین «ماد بزرگ» بود، «ماد کوچک» یا «ماد خرد» نامیده می شد. پس از آن که نام «آتوپارت» بدان افزوده گشت، با این همه نام کهن آن «ماد» یکباره برداشته نشد و در نوشته های مورخان و جغرافی نگاران باستان به صورت «ماد آتروپاتن» که شکل یونانی نام «مادآتورپاتکان» است، خوانده شد. این نام، گاه به شکل «مادآتروپاتن» و گاه به صورت «آتروپاتن» آمده است.

آکادمیسین واسیلی ولادیمیرویچ بارتولد خاورشناس بزرگ روس در پیرامون نام آذربایجان چنین می نویسد:

«پیش از حمله اسکندر مقدونی، آذربایجان ایران بخشی جدایی ناپذیر از سرزمین ماد بود و سیستم اداری جداگانه ای نداشت. هنگام پیکار گوگمل^{۱۸}، آتروپات، ساتراپ^{۱۹} سراسر ماد بود ... پس از اسکندر بخشی از سرزمین ماد همچنان در اختیار آتروپات باقی ماند که ماد خرد نامیده می شد. بعدها نام آتروپات بدان افزوده شد. یونانیان این سرزمین را آتروپاتن و ارمنیان آتروپاتکان می نامیدند. نام آذربایجان از همین جا است».^{۲۰}

آریان مورخ سده دوم میلادی به هنگام بحث پیرامون لشکر کشی اسکندر مقدونی به ایران، از آلبانیای قفقاز و آذربایجان جداگانه نام برد و آذربایجان را «ماد آتروپاتن» نامید.^{۲۱}

یوسف فلاویوس مورخ دیگر سده دوم میلادی، هنگام بحث از «ماد آتروپاتن» آن را سرزمین پر جمعیت دانسته است.^{۲۲}

سرزمینی که در شمال رود ارس نهاده شده است و اکنون «جمهوری آذربایجان» نامیده می شود، در گذشته نام دیگری جز آذربایجان داشته است. این سرزمین را در روزگار باستان «آلبانیا» می نامیدند. مورخان و جغرافی نگاران باستان در این باره مطالب بسیار نوشته اند و سرزمین «آلبانیا» را جز از آذربایجان «آتروپاتن» دانسته اند.

پولییبوس متولد ۲۰۵ پیش از میلاد، دربارهٔ آلبانیای قفقاز و سرزمینهای همجوار آن آگهی‌هایی داده است. او تاریخی شامل چهل کتاب نوشته که از مجموع آنها پنج کتاب نخست بر جا مانده است. از دیگر کتابها، تنها بخشهای جداگانه‌ای باقی است. او هنگام بحث در پیرامون شرق قفقاز می‌نویسد: «میان سرزمین آتروپاتن و آلبانیا، اقوامی چون کادوسان^{۲۳} و دیگران سکنی دارند».^{۲۴}

از نوشتهٔ پولیبوس، دو نکته را به روشنی می‌توان دریافت. نخست آن که سرزمین آلبانیا جز از آذربایجان بوده است. دو دیگر آن که آلبانیا در برخی نواحی، همسایهٔ بلافصل آذربایجان نبوده و اقوامی میانهٔ این دو سرزمین سکنی داشته‌اند. جالب آنکه کادوسان (طالشان) هم اکنون نیز در فاصلهٔ میان آذربایجان و سرزمینی که نام «جمهوری آذربایجان» بر خود نهاده است سکنی دارند. اینان مردم طالش گیلان و ساکنان سرزمین طالش واقع در خاک شوروی، از جملهٔ آستارا و لنکران هستند که زبان و فرهنگشان از ترکی زبانان «جمهوری آذربایجان» جدا است.

دیودور سیسیلی، تاریخ نگار سدهٔ نخست پیش از میلاد که از نوشته‌های گزنفون بهرهٔ فراوان بر گرفت، خود به بسیاری از سرزمینهای اروپا و آسیا سفر کرد و تاریخی شامل چهل بخش، از روزگاران کهن تا جنگهای سزار به رشته تحریر آورد که از آن مجموعه بخشهای اول تا پنجم و نیز یازدهم و دوازدهم بر جا مانده است. دیودور، با تکیه به نوشته‌های کتزیاس از استانهای آلبانیا نام برده و استان خزر «کاسپین» و دروازهٔ خزر «دربند قفقاز» را از نواحی آلبانیا شمرده است.^{۲۵}

میان نوشته‌های مورخان و جغرافی نگاران پیش از میلاد، نوشتهٔ استرابو (استرابون) دربارهٔ قفقاز و مردم آن، از دیگر نوشته‌ها مشروح تر است. استرابون به سال ۶۳ پیش از میلاد در آسیای صغیر متولد شد. کتاب جغرافیای او که شامل هفده بخش است، به تقریب تمام و کمال، بر جا مانده است. استرابون در بخش یازدهم کتاب با استفاده از نوشته‌های تئوفانس میلیتی مطالب ارزنده‌ای در پیرامون «آلبانیای قفقاز» باقی گذارده است. در نوشتهٔ استرابون چنین آمده است:

«آلبانیا سرزمینی است که از جنوب رشته کوههای قفقاز تا رود کر و از دریای خزر تا رود آلازان امتداد دارد و از جنوب به سرزمین ماد آتروپاتن محدود است».^{۲۶}

از این نوشته یک نکته مسلم می‌گردد و آن این است که آلبانیای قفقاز نام «آتروپاتن» یا آذربایگان نداشته و با آن نیز یکی نبوده است. نام آلبانیا و مرز این سرزمین نیز در نوشته استرابون

مشخص است. در ضمن استرابون «آتروپاتن» را بخشی از سرزمین ماد دانسته و آذربایگان را «ماد آتروپاتن» نامیده است. مهمتر آن که وی در نوشته خود مردم آذربایجان را ایرانی و زبانشان را پارسی دانسته است.^{۲۷}

دیونیس جغرافی نگار سدهٔ دوم میلادی به هنگام بحث در پیرامون دریای خزر و اقوام ساکن کرانه‌های آن می‌نویسد که «در کرانه‌های دریای خزر، سکاها، هونها، خزران، آلبانها و دیگر اقوام سکنی دارند».^{۲۸}

آریان، به هنگام بحث در پیرامون لشگرکشی اسکندر مقدونی، نام سرزمینهای آلبانیا و آذربایگان را جدا ذکر کرده و آذربایگان را «ماد آتروپاتن» نامیده است.^{۲۹}

پلینیوس جغرافی نگار و مورخ بزرگ سده نخست میلادی، در کتاب تاریخ طبیعت که شامل سی و هفت بخش است، درباره آلبانیای قفقاز چنین می نویسد:

«آلبانها در دشت اطراف رود کر سکنی دارند و رود آلازان آنها را از ایبریان (گرجیان) جدا می کند».^{۳۰}

این مطلب با نوشته استرابون بسیار نزدیک است. از نوشته های ارائه شده چنین بر می آید که آلبانیای قفقاز سرزمینی جدا از آذربایگان بوده است. در بخشهای بعدی، برای روشن شدن مطلب، حدود هر یک از این دو سرزمین را بر مبنای اسناد و مدارک متعدد، معلوم می داریم.

بخش دوم

محدوده جغرافیایی آلبانی قفقاز (اران) و آذربایگان

بسیاری از مورخان و جغرافی نگاران، سرزمین آلبانیا را از شمال و شمال غرب به آلان و سرزمین سرمتها، از غرب به ایبری (گرجستان) و ارمنستان، از شرق به دریای خزر و از جنوب به رودهای کر^{۳۱} و ارس محدود دانسته اند. ما می کوشیم تا آنجا که میسر باشد، مآخذی در این زمینه ارائه کنیم.

پلینیوس جغرافی نگار و مورخ نخستین سده میلادی چنین نوشته است:

“ آلبانها در دشت اطراف رود کر سکنی دارند و رود آلازان^{۳۲} آنها را از ایبریان (گرجیان) جدا می کند.”

وی، به هنگام ذکر نام شهرهای آلبانیای قفقاز نوشت «مهمترین شهر آلبانیا کبلگ^{۳۳} است».^{۳۴} پلینیوس در همین متن به هنگام ذکر نام رودهای آلبانیا، از رود کر نام برده است.^{۳۵}

استرابون جغرافی نگار مشهور که نزدیک به دو هزار سال پیش به هنگام فرمانروایی پارتها می زیست، آلبانیای قفقاز را سرزمینی جدا می نامد و مرزهای جنوبی آلبانیا را به سرزمین «ماد اتروپاتن» (آذربایگان) محدود می شمارد و در این باره چنین می نویسد:

«آلبانیا سرزمینی است که از جنوب رشته کوههای قفقاز تا رود کر و از دریای خزر تا رود آلازان امتداد دارد و از جنوب به سرزمین ماد اتروپاتن محدود می شود».^{۳۶}

وی، در بخش یازدهم کتاب خود به صورتی مشروح از وضع جغرافیایی آلبانیای قفقاز، کشاورزی و دامپروری این سرزمین و نیز از ارتش، زبان، دین و دیگر آداب و سنن مردم و از پرستشگاههای آن سخن رانده است.^{۳۷}

موسی خورنی مورخ و جغرافی نگار ارمنی عهد ساسانی در کتاب تاریخ خود که از سه بخش تشکیل یافته است، از آلبانیا سخن گفته و آن را «دشت آغوان» (اران) نامیده است.^{۳۸}

آنانیا شیراکاتسی، جغرافی نگار سده هفتم میلادی، به هنگام بحث در پیرامون همسایگان نزدیک ارمنستان، از ایبری (گرجستان) و آلبانیا نام می برد. گمان بسیار می رود که وی در نگارش کتاب خویش از مأخذ محلی بهره گرفته باشد. شیراکاتسی، از مرزهای شمالی آلبانیای قفقاز و نیز از اقوام ساکن شمال غرب دریای خزر نوشته است. وی ضمن بحث از شهرها و نواحی مختلف آلبانیا، از «کامیچان» که در نوشته های یونانی و رومی به صورت «کامبیسنا» آمده و نیز از «شکه»^{۳۹-} و «شاکاش» که در مأخذ یونانی و رومی «ساکاسنا» نوشته شده، یاد کرده است.^{۴۰}

موسی کاگان کاتواتسی مورخ مشهور و مؤلف کتاب ارزشمند تاریخ آغوان که در سده دهم میلادی می زیسته، آگاهیهای جالبی در پیرامون جنگهای ایران و روم و حمله خزران به قفقاز ارائه کرده است. وی ضمن بحث پیرامون آلبانیای قفقاز، حدود آن را از ایبری (گرجستان) تا دروازه هونها (در بند قفقاز) و رود ارس نوشته است.^{۴۱} وی ضمن شرح حمله خزران به قفقاز در سده هفتم میلادی چنین آورده است:

«در نخستین سال فرمانروایی او (ژوستی نین یا یوستینانوس دوم امپراتور شرقی) اقوام شمالی که خزر نام دارند، ارمنستان، ایبری و آلبانیا را تصرف کردند و در پیکار، فرمانروایان ارمنستان و ایبری و آلبانیا را در روزی که مصادف با روز دهم از ماه سهمی در سال ۱۳۳ ارمنی (۱۳ ژوئن سال ۶۸۸ میلادی) بود، به قتل رسانیدند».^{۴۲}

سپس هونها به آلبانیا هجوم بردند و تا کرانه رود کر پیش تاختند.^{۴۳}

از مطالب ارائه شده به روشنی می توان دریافت که آلبانیا سرزمینی جدا از آذربایگان بوده که در قفقاز و همسایگی آلان، ایبری و ارمنستان قرار داشته است.

در پیرامون محدوده جغرافیایی آذربایجان و آلبانیای قفقاز (اران) مدارک متعددی از جغرافی نگاران، جهانگردان و مورخان ایرانی و تازی در دوران پس از اسلام وجود دارد. در ضمن، مورخان روسی و شوروی نیز مطالب روشنی در این باره نوشته اند که از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

ابن خردادبه که دبیر دیوان ایالت ماد (الجبال) بوده و به سال سیصد هجری در گذشته، هنگام بحث پیرامون اران و آذربایگان، از آنها جداگانه نام برده است. وی ضمن شرح درباره شهرها و روستاهای آذربایجان، از شهرهایی یاد کرده است که در جنوب رود ارس قرار گرفته اند. هم او از ایران تفلیس بردغه (بردع) و بیلقان (بیلگان)، قبله و شیروان جداگانه نام برده و افزوده است که «شهرستانهای اران و جرزان (گرجستان) و سیسجان جزو بلاد خزر بودند که انوشیروان به تصرف آورد».^{۴۴}

ابن فقیه مؤلف کتاب مشهور البلدان که در پایان سده سوم هجری نگاشته شده است، سرزمین ارمنستان را چهار بخش کرده و آن بخشها را «ارمینیه اول و دوم و سوم و چهارم» نامیده است. وی اران را جزء بخش اول بلاد ارمینیه دانسته و بردغه، بیلقان، قبله، شیروان، شابران، شکی، شکمور (شامخور) و بلاسجان (بلاشگان) را از شهرهای اران دانسته است.^{۴۵} وی می نویسد «اران نخستین ملک ارمینیه است و در آن چهار هزار دهکده است».^{۴۶}

ابن فقیه مرز آذربایجان را از یک سو رود ارس و از سوی دیگر مرز زنجان و حدود دیلمستان و طرم (طارم) و گیلان دانسته است. توضیحی که وی از شهرهای آذربایجان داده، موید جدایی این سرزمین از اران است. ابن فقیه شهرهای

برکری، سلماس، موقان (مغان)، خوی، ورثان (وردان)^{۴۷}، مراغه، نیریز، تبریز، شاپور خواست، برزه، خونه، میانه، مرنده، خوی، کولسره و برزند را از شهرهای آذربایجان دانسته است.^{۴۸}

وی می نویسد: «حد آذربایجان تا دو رود رس (ارس) و کر (کور) است در ارمنیه. جای

بیرون شدن رود رس، قالی قلا (کیلیکیه) است. سپس از اران بگذرد و نهر اران در آن ریزد. سپس از ورثان بگذرد و به بر خوردگاه دو رود آید و بدین گونه با رود کر برخورد کند. میان این دو، شهر بیلقان است. سپس این دو رود بروند تا به دریای گرگان ریزند».^{۴۹}

چنان که مشاهده می شود، ابن فقیه رود ارس را مرز آذربایجان دانسته است. بدین روال معلوم است که شمال رود ارس تا سده سوم هجری (دهم میلادی) نام آذربایجان نداشته است. از این پس نیز چنان که خواهیم دید، هیچ گاه نام آذربایجان بر اران نهاده نشده است.

ابن حوقل در کتاب صوره الارض که در نیمه نخست سده چهارم هجری نگاشته شده است، چند بار از اران و آذربایگان سخن گفته و این دو سرزمین را از یکدیگر جدا دانسته است. وی ضمن بحث پیرامون دریای خزر می نویسد که این دریا «از مغرب به اران و حدود سریر و بلاد خزر و بخشی از بیابان غزان» محدود است.^{۵۰}

ابن حوقل طبق نقشه ای که از سرزمین ارمنستان، آذربایجان و اران ارائه کرده است، رود ارس را، مرز میان آذربایجان و اران دانسته است. وی می نویسد: «مرز ناحیه الران از طرف پایین رودخانه رس (ارس) و در ساحل آن شهر ورثان است».^{۵۱}

ابن حوقل به هنگام ذکر شهرهای اران، از بردعه،^{۵۲} جنزه (گنجه)^{۵۳}، شکمور (شامخور)^{۵۴}، تفلیس، بردیج، شماخیه (شماخی)، شروان^{۵۵}، شابران، قبله و شکی نام می برد. ولی به هنگام بحث پیرامون شهرهای آذربایجان، از اردبیل، داخرقان (دهخوارقان)، تبریز، سلماس، خوی، برکری، ارمیه (ارومیه)، مراغه، اشنه (اشنویه)، میانج (میانه)، مرنده، برزند و غیره یاد می کند.^{۵۶}

ابن حوقل فرمانروایان اران را تابعان و خراج گزاران شاهان آذربایجان دانسته است. وی در کتاب خود چنین آورده است:

«این فرمانروایان هر ساله خراج معینی با لوازم دیگر به پادشاهان آذربایجان می پرداختند و هر فرمانروایی از پادشاه خود فرمان می برد و خراج خود را بی قطع و امتناع می پرداخت و ابن ابی ساج گاه چیزی اندک نیز به عنوان هدیه می پذیرفت. لیکن چون این مملکت به تصرف مرزبان بن محمد مسافر معروف به سلار (سالار) در آمد، دیوانها و قوانینی برقرار کرد و منافع و بقایا را به خوبی ضبط نمود».^{۵۷}

دانشمند و جهانگردی به نام ابوعبدالله بشاری مقدسی در کتاب احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم که در نیمه دوم سده چهارم هجری نگاشته، کشور ایران را به هشت اقلیم بخش کرده است و آذربایجان را از اران جدا آورده است. این دانشمند آذربایگان و اران و ارمنستان را جدا دانسته و در پیرامون اران چنین نوشته است:

«اران سرزمینی است جزیره مانند میانه دریای خزر و رود ارس. نهر الملک (رود کر) از طول آن را قطع می کند. مرکز آن بردعه است و شهرهای آن عبارتند از: تفلیس، قلعه، خان، شکمور، (شامخور)، جنزه (گنجه)، بردیج، شماخی، شیروان، باکویه (باکو)، شابران، دربند، قبله، شکی و ملازگرد (بلاش کرت)».^{۵۸}

اصطخرری که از جهانگردان سده های سوم و چهارم هجری بود و به سال ۳۴۶ هجری درگذشت، به هنگام یاد کردن از آذربایجان و اران، آنها را جداگانه نام می برد و در کتاب خود بخشی دارد زیر عنوان «صورت ارمینیه و اران و آذربایجان». او نیز همانند مقدسی، ابن حوقل و ابن فقیه، اران را از آذربایجان جدا می داند و شهرهای اران را چنین می نامد: «بیلقان، ورثان، بردیج (برزنج)، شماخی، شیروان، آبخازه، شابران، قبله، شکی، گنجه، شکمور».^{۵۹}

وی در همین کتاب بردع را دارالملک اران و اردبیل را مرکز آذربایجان دانسته است.^{۶۰} هم او جانب غربی دریای خزر را اران نامیده است.^{۶۱}

یاقوت حموی که به سده هفتم هجری می زیسته در کتاب معجم البلدان پیرامون اران چنین نوشته است:

«اران نامی است ایرانی، دارای سرزمینی فراخ و شهرهای بسیار که یکی از آنها جنزه است و این همان است که مردم آن را گنجه گویند و بردعه و شکمور و بیلقان.

میان آذربایجان و اران رودی است که آن را ارس گویند. آنچه در شمال و مغرب این رود نهاده است از اران و آنچه در سوی جنوب قرار گرفته است از آذربایجان است».^{۶۲}

از این نوشته به روشنی می توان دریافت که آذربایجان در جنوب و اران در شمال رود ارس نهاده شده است و بدین روال معلوم می شود که سرزمین اران نام آذربایجان نداشته است.

ابوالفداء که به سال ۷۳۲ هجری درگذشته، در کتاب تقویم البلدان به روشنی تمام می نویسد: «اران ... اقلیمی است مشهور که هم مرز آذربایجان است».^{۶۳}

وی در پیرامون جدایی آذربایجان و اران چنین می نگارد:

«ارمنستان و اران و آذربایجان سه سرزمین بزرگ اند جدا از هم که اهل فن آنها را در یک نقشه نشان می دهند».^{۶۴}

حمدالله مستوفی که در سده هشتم هجری می زیسته در باب سوم کتاب نزهة القلوب شهرهای آذربایجان را چنین نام می برد:

تبریز، اوجان، طسوج، اردبیل، خلخال، دارمرزین، شاهرود، مشکین، انار، ارجاق، اهر، تکلفه، خیاو، درآورد، قلعه کهران، کلیبر، گیلان فصلون، مردان قم، نودر، خوی، سلماس، ارومیه، اشنویه، سراو (سرآب)، میانج (میانیه)، گرمرود، مراغه، دهخوارقان (دهخوارگان و یا ده خوردگان)، نیلان، مرنند، دزمار، زنجان (زنگان)، زوز، آزاد و ماکویه (ماکو).^{۶۵}

چنان که ملاحظه می شود همه این شهرها در جنوب رود ارس نهاده شده و خود نمودار روشنی است بر اینکه ارس فاصله و مرز میان دو سرزمین آذربایجان و اران بوده است. هم او هنگام بحث در پیرامون سرزمین اران، میان دو رود ارس و کر را اران خواند و آن سوی رود کر را شیروان نامید.^{۶۶}

همه این نوشته ها که از دانشمندان و جهانگردان بنام ارائه شده شده است، مؤید آن است که اران سرزمینی جدا از آذربایجان بوده و در گذشته هیچ گاه نام آذربایجان بر اران نهاده نشده بوده است.

تا سده هفتم و هشتم هجری، نام اران در نوشته ها بسیار آمده است. ولی از آن پس رفته رفته کمتر از اران سخن رفته است.

در شرح لشگرکشیهای امیر تیمور و تاریخ فرمانروایی امیران آق قویونلو و قراقویونلو کمتر از اران سخن رفته است و تنها هنگامی که از قراباغ یاد شده است، آن را «قراباغ اران» نامیده اند.^{۶۷}

اسکندریگ منشی که در روزگار صفویان می زیسته، دو سه بار از اران نام برده است. وی اران و شیروان را از آذربایجان جدا دانسته است. اسکندریگ در کتاب عالم آرای عباسی از «قصبات آذربایجان و شیروان و اران گرجستان» یاد کرده است.^{۶۸}

در کتاب برهان قاطع که به سال ۱۰۶۲ هجری نوشته شده است، در زیر عنوان ارس چنین آمده است:

«ارس - بفتح اول و ثانی و سکون سین بی نقطه نام رودخانه ای است مشهور که از کنار تفلیس و مابین آذربایجان و اران می گذرد».^{۶۹}

شاید مسیر ارس از نظر جغرافیایی اندکی نادرست و آشفته باشد. ولی قدر مسلم آن است که

نگارنده کتاب، این رود را همانند دیگر مؤلفان گذشته، حد فاصل و مرز میان آذربایجان و اران دانسته است و تنها سرزمین واقع در کرانه جنوبی رود ارس را آذربایجان نامیده است.

همه این مآخذ و بسیاری اسناد و مدارک دیگر دلیلی است روشن بر این که سرزمین اران و شیروان همواره از آذربایجان جدا بوده و در گذشته هرگز نام آذربایجان بر اران گفته نشده است.

مدارکی از جغرافی نگاران و مورخان باستان عهد اسلامی در پیرامون جایگاه جغرافیایی آذربایجان از نظر خوانندگان گذشت. حال می کوشیم اسناد و مدارکی از دانشمندان روسی و محققان شوروی در این زمینه ارائه کنیم.

یانوفسکی مورخ روسی که در سده نوزدهم میلادی می زیسته، در کتاب خود زیر عنوان پیرامون آلبانیای قفقاز در روزگار باستان که اواخر نیمه نخست سده نوزدهم انتشار یافت، با تکیه به نوشته های مورخان و جغرافی نگاران باستان چنین نوشت:

«آلبانیای باستان در دشت آلازان و شکی و شیروان قرار داشت».^{۷۰}

وی با تکیه به نوشته بطلمیوس، رود شمالی آلبانیا را، همان رود سومقائیت در شبه جزیره آبشوران خوانده است.^{۷۱}

یانوفسکی ضمن بحث پیرامون رودهای آلبانیای قفقاز با تکیه به نوشته های مورخان و جغرافی نگاران باستان می نویسد: «رودخانه های آلبانیای قفقاز بنا بر نوشته های باستان به رود کر می ریختند، نه به دریای خزر».^{۷۲}

یکی دیگر از مورخان گذشته روسی به نام شوپن، با تکیه به نویسندگان و مورخان باستان، بویژه مورخان ارمنی، معتقد است که سرزمین آلبانیای قفقاز در سمت راست، و چپ رود کر و کرانه دریای خزر قرار گرفته است.

دورن، دانشمند و محقق برجسته روسی، ضمن اظهار نظر در پیرامون آلبانیای قفقاز چنین آورده است:

«آلبانیا محدود بوده است به سرزمین سرمتها (کوههای کراون)، ایبری (گرجستان)، رود آلازان، ارمنستان، ملتقای رود کر به ارس و دریای خزر که شامل شکی، شیروان و جنوب داغستان تا دربند می شود».^{۷۳}

۱. علی یف دانشمند قفقازی، ضمن اظهار نظر پیرامون نوشته دورن چنین خاطر نشان کرد که «دورن بطور کلی سرزمین آلبانها را به درستی یاد کرده است».^{۷۴}

برخوداریان مورخ ارمنی در کتاب خود زیر عنوان تاریخ آغوان که به سال ۱۹۰۲ در تفلیس به چاپ رسید، در پیرامون مرزهای آلبانیای قفقاز چنین نوشته است:

«آلبانیای قفقاز در شرق به سواحل بحر خزر و رود ارس محدود شده بود، در شمال به دربند منتهی می گردید، در غرب آلازانی، خوناراکرت (Khunarakert) و به رود دزوراگت (Dzoraget) و در جنوب به کوههای ارتساخ (Artsakh) و رودگر گرتاملتقای آن به رود ارس منتهی می شد».^{۷۵}

بنا به عقیده برخورداریان، در روزگار پادشاهی ارشکیان در ارمنستان، کر سرحد جنوبی آلبانیا بود. ولی در سده پنجم میلادی، آلبانیا نواحی اوتیگ (Utig) و ارتساخ را ضمیمه خاک خود کرد.^{۷۶}

مارکوارت با اتکا به نوشته های تئوفانس میلتی درباره مرزهای ایران، چنین نوشته است:

«اران شامل اراضی شیروان، قبله (Kabala)، شکی و مغان بود و میان رود کر و ارس قرار داشت. شهر بزرگ این سرزمین پرتوه است».^{۷۷}

بنا به نوشته بارتولد دانشمند شهیر روسی، اران همان آلبانیا است که از دربند تا تفلیس امتداد داشت و مرزهای جنوب و جنوب غربی آن به ارس منتهی می شد. وی در این باره چنین آورده است:

«آلبانیا در روزگار باستان و نیز بعدها به هنگامی که اران نامیده شد به سرزمینی گفته می شد که از ناحیه دربند در شمال شرق تا شهر تفلیس در غرب و تا رود ارس در جنوب و جنوب غرب امتداد داشت. بعدها مؤلفان متأخر، سرزمینی را که میان شیروان و آذربایجان نهاده شده است، اران نامیدند. یاقوت در معجم البلدان فاصله دو رود کر و ارس را اران نامیده است».^{۷۸}

وی در پیرامون تختگاه اران می نویسد: «شهر پرتوه که پایتخت اران بدانجا انتقال یافت در سده ششم میلادی کنار رود ترتر قرار داشت».^{۷۹}

کریمسکی در پیرامون حدود آلبانیای قفقاز چنین نوشته است:

«سرزمین آلبانیا از ساحل راست و چپ رود کر و ایبری (گرجستان) تا دریای خزر امتداد داشت. در دو سوی رود آلبانها می زیستند. بعدها آلبانیا یا (آغوانیا) اران نام یافت. این سرزمین از دربند تا گرجستان و دو سوی رود کر امتداد داشت. بعدها اران تنها از کرانه راست رود کر امتداد یافت و شامل سرزمینی میان رود کر و ارس گردید».^{۸۰}

کریمسکی قبله را یکی از قدیمترین شهرهای آلبانیا می شمارد.^{۸۱}

استاد بارتولد در مورد مرز اران و آذربایجان چنین نوشته است:

«رود ارس که اکنون آذربایجان ایران را از قفقاز جدا می کند، در روزگار کهن مرز قومی و نژادی قاطعی بود میان سرزمین ایرانی ماد و سرزمین آلبانیا که بنا به نوشته ن. یامار، اقوام آن یافتی بوده اند».^{۸۲}

وی در ادامه سخن می نویسد: «تفاوتهای قومی و نژادی میان آذربایجان و آلبانیا، حتی در دوره اسلام نیز برطرف نشد».^{۸۳}

از نوشته استاد بارتولد به روشنی می توان دریافت که سرزمین آلبانیای قفقاز نه تنها از ماد خرد (آذربایگان) جدا بوده است، بلکه اقوام این دو سرزمین از یک تیره نبوده اند. مردم آذربایگان از قوم ایرانی ماد و مردم آلبانیای قفقاز بنابر عقیده آکادمیسین مار از اقوام یافتی بوده اند. ما در آینده خواهیم دید که زبان و مذهب مردم این دو سرزمین نیز یکی نبوده است.

یرمیان، در مقاله خود زیر عنوان «موسی کاگان کاتوئیسکی» که نام دگرگونی یافته «موسی کاگان کاتواتسی» است، از سفروراز - تیرداد شاهزاده پارتی آلبانیا و رفتن وی به دربار آلپ ایلیتور (Alp Ilitver) خاقان خزر سخن رانده می نویسد که «او این مسافت را از پرتوده (بردعه) تا مخاچ قلعه کنونی طی کرده است».^{۸۴}

این نکته مؤید نظر کریمسکی و بارتولد است که پرتوه را یکی از قدیمترین شهرها و تختگاه آلبانیای قفقاز دانسته اند.

یامپولسکی محقق دیگر شوروی به صراحت در مقاله خود نوشت که «آلبانیا (اران) در شمال اتروپاتن (آذربایجان) قرار داشت و خط مرزی میان سرزمینهای مذکور، دو رودخانه کر و ارس بود».^{۸۵}

گرچه یامپولسکی مقاله خود را در بحبوحه تبلیغ پیرامون الحاق آذربایجان به قفقاز نوشت و به

خلاف بارتولد در خدمت این تبلیغ قرار گرفت، با این همه ناگزیر از ذکر برخی حقایق شد و رود ارس را مرز میان دو سرزمین آذربایجان و اران دانست.

همه این مآخذ و بسیاری اسناد و مدارک دیگر، دلیلی است روشن بر این که سرزمین آلبانیای قفقاز و بدیگر سخن اران و شیروان همواره از آذربایگان جدا بوده و در گذشته هیچ گاه نام آذربایجان بر اران گذاشته نشده است.

هرگاه اسناد و مدارک وزارت امور خارجه ایران و روسیه تزاری و کتابهایی را که تا سال ۱۹۱۸ میلادی در روسیه نوشته شده است از نظر بگذرانیم، به روشنی می بینیم که سرزمین اران و شیروان هرگز نام آذربایجان نداشته اند و گاه به همان نام اران و شیروان و گاه قفقاز خوانده می شده اند.

برای روشن شدن مطلب به سندی که پیش از دگرگونی اکتبر سال ۱۹۱۷ در روسیه به چاپ رسیده است اشاره می کنیم. این سند از مدارک دوران امپراتوری روسیه است که نگارنده از آن بهره جسته است.

در دایره المعارف روسی که چاپ و انتشار آن از سال ۱۸۹۰ میلادی آغاز گردید و در شهرهای سن پترزبورگ پایتخت امپراتوری روسیه و لایپزیک آلمان به چاپ رسید، زیر عنوان «آلبانیا» چنین آمده است:

«آلبانیا نام باستانی سرزمینی است در شرق و جنوب قفقاز میان دریای سیاه (Pontus Euxinus) و دریای خزر، در شمال ارمنستان که رود «کیروس» (کر) مرز آن بود. ساکنان این سرزمین همان مردم شیروان کنونی و جنوب داغستان هستند».^{۸۶}

در دایره المعارف مذکور چنین آمده است که «آلبانها تابع دولت روم بودند».^{۸۷}

در جلد سیزدهم دایره المعارف نامبرده طول و عرض جغرافیایی قفقاز با وضوح تمام ارائه شده است که آن را از ۴۶/۵ تا ۳۸/۵ درجه عرض شمالی دانسته است. در صفحات این دایره المعارف روسی به صراحت نوشته است که «این سرزمین (قفقاز) از جنوب به رود ارس منتهی می گردد».^{۸۸}

در همین جلد، اسامی مجموعه شهرهای قفقاز و ماوراء قفقاز که به دوازده استان بخش گردیده بود، ذکر شده است. استانهای مذکور عبارتند از:

«استاوروپول، ترسک، کوبان، ناحیه دریای سیاه، کوتائسی، تفلیس، ایروان، باکو، الیزابتوپول (گنجه)، داغستان، کارسک، زاکاتالا».^{۸۹}

در بخش مذکور هیچ نامی از «آذربایجان» به میان نیامده است. در ضمن از وجود مردمی به نام «آذربایجانی» در این سرزمین سخن نرفته است، بلکه در سراسر این مجموعه ترکی زبانان قفقاز «تاتار» نامیده شده اند. ضمناً در دایره المعارف مذکور نامی از اران برده نشده است ولی نام شیروان را در صفحات آن می بینیم.

هرگاه در شمال رود ارس سرزمینی به نام «آذربایجان» وجود می داشت، بی گمان در مجلدات دایره المعارف نامبرده ذکری از آن به میان می آمد. ولی کمترین اشاره ای به وجود سرزمینی زیر عنوان «آذربایجان» در شمال رود ارس نشده است.

در جلد نخست همان دایره المعارف زیر نام «آذربایجان» چنین آمده است:

«آذربایجان یا ادربيجان (سرزمین آذر - آتش، به زبان پهلوی اتورپاتکان، به زبان ارمنی ادربادکان) استان شمال غربی ثروتمند و صنعتی ایران است. آذربایجان از جنوب محدود است به کردستان ایران (استان اردیال) و عراق عجم (ماد)، از غرب به کردستان ترکیه و ارمنستان ترکیه^{۹۰}، از شمال به ارمنستان روس و جنوب قفقاز که رود ارس آن را قطع می کند، از شرق به استان گیلان در کرانه دریای خزر ... مساحت آذربایجان ۱۰۴۸۴۰ کیلومتر مربع است ... در سده هفدهم میلادی صدمات فراوانی از سوی ترکان عثمانی بر آذربایجان وارد آمد. آذربایجان به عنوان استان مرزی و جایگاه ولیعهد ایران (چون عباس میرزا) از اهمیت فراوان برخوردار است»^{۹۱}.

از مطلب ارائه شده چند نکته در خور توجه است:

۱. نکته نخست مربوط به طول و عرض جغرافیایی قفقاز است که از طول و عرض جغرافیایی آذربایجان جدا است. هر گاه به دایره المعارف جدید شوروی به نقشه سرزمینی که به خطا نام جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان بر آن نهاده اند مراجعه شود، معلوم می گردد که جنوب این سرزمین در همان حد ۳۸/۵ درجه عرض شمالی است که با عرض جغرافیایی ارائه شده از سوی دایره المعارف امپراتوری روسیه یکی است.^{۹۲} با این تفاوت که در دوران روسیه تزاری سرزمین شمال ارس و جنوب قفقاز نام آذربایجان نداشته است.
۲. در دایره المعارف منتشر شده در دوران امپراتور روسیه، هیچ نامی از «آذربایجان ایران» یا «آذربایجان روسیه» همانند «ارمنستان ترکیه» و «ارمنستان روسیه» برده نشده است. بلکه تنها از یک «آذربایجان» سخن رفته و این همان «آذربایجان ایران» است.
۳. بنا به نوشته دایره المعارف منتشره در دوران امپراتوری روسیه، سرزمین آذربایجان از شمال به رود ارس محدود می گردد و این خود نمودار آن است که آن سو و بدیگر سخن شمال رود ارس آذربایجان نبوده است.
۴. نکته چهارم که مبتنی بر ارقام و از همه دقیقتر و روشنتر است، مساحت آذربایجان است. در دایره المعارف روسیه تزاری مساحت سرزمین آذربایجان ۱۰۴۸۴۰ کیلومتر مربع آمده است. ببینیم این رقم تا چه پایه ما را به حقیقت نزدیک می کند.

برای روشن شدن مطلب، نخست از دایره المعارف جغرافیایی شوروی که به سال ۱۹۶۰ چاپ آن در شهر مسکو پایتخت اتحاد شوروی آغاز شد، نقل می کنیم. در جلد نخست دایره المعارف جغرافیایی نامبرده، مساحت سرزمینی که «آذربایجان شوروی» و گاه «آذربایجان شمالی» نامیده شده ۸۶۰۰ کیلومتر مربع آمده است.^{۹۳} در همان صفحه نیز مساحت آذربایجان ایران بیش از صد هزار کیلومتر مربع نوشته شده است.^{۹۴}

هر گاه شمال رود ارس «آذربایجان» نام می داشت، آنگاه در دایره المعارف روسیه تزاری که اواخر سده نوزدهم میلادی انتشار یافته، باید مجموع مساحت آذربایجان حدود ۱۹۰ هزار کیلومتر مربع می بود. سبب چیست که در ارائه میزان مساحت آذربایجان که از سوی دولت روسیه تزاری و مراجع علمی و پژوهشی آن کشور شناخته شده بود، با مساحت آذربایجان حقیقی (آذربایجان ایران) اختلافی وجود ندارد؟ آیا این خود نشانه آن نیست که بعدها (چنان که خواهد آمد) دیگران نام «آذربایجان» را به غارت برده اند و بر سرزمین دیگری در شمال رود ارس نهاده اند؟

بخش سوم

چگونه نام آذربایجان بر اران نهاده شد

پس از جنگ‌های ایران و روس در روزگار سلطنت فتحعلیشاه قاجار و قرار داد مشهور ترکمانچای، رود ارس مرز میان ایران و روسیه شناخته شد و سراسر قفقاز که از نتایج جنگ‌های ایران و روس ناخرسند و به سبب ضعف دولت ایران از پشتیبانی این کشور ناامید شده بودند، به دولت امپراتوری عثمانی که هنوز در آن زمان نیرومند بود، روی آوردند.

در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم در امپراتوری عثمانی دو جریان قوت گرفت. یکی از این دو، اندیشه «اتحاد اسلام» و دیگری «وحدت ترکان» بود که گروه مشهور «ترکان جوان» مبلغ و مروج آن بودند. این گروه که خواستار اتحاد همه ترکی زبانان جهان بودند، در سال ۱۹۰۷ حزبی به نام «حزب اتحاد و ترقی» بنیاد نهادند.

دولت امپراتوری عثمانی که ترکی زبان و در عین حال مدعی رهبری بر مسلمانان سراسر جهان بود، این دو جریان و دو اندیشه را در هم آمیخت و به خدمت گرفت. ترکی زبانان قفقاز نیز که به علل مذهبی از سیادت امپراتوری روسیه ناخرسند بودند، در جستجوی تکیه گاهی بر آمدند و این تکیه گاه را در میان ترکی زبانان آسیای صغیر یافتند.

پس از شکست ایران و الحاق سراسر قفقاز به امپراتوری روسیه، مردم داغستان در شمال شرق قفقاز به رهبری شیخ شامل علم طغیان بر افراشتند. جنگ مسلمانان داغستان با ارتش روسیه دهها سال به درازا کشید و سرشار از قهرمانیهایی بود که لوتولستوی نویسنده بزرگ روس بخشی از این قهرمانیها و دلاوریها را در کتاب مشهور «حاجی مراد» به شرح آورده است. سرانجام شیخ شامل ناگزیر از جلای وطن و مهاجرت به عربستان و اعتکاف در مکه شد. وی به سال ۱۸۷۱ در شهر مدینه درگذشت.^{۹۵}

قیام شیخ شامل که از سوی ارتش امپراتوری روسیه درهم شکسته شد، بیشتر جنبه مذهبی داشت. ولی از این پس قیامها از سوی دولت عثمانی و گروه «ترکان جوان» که بنیادگذار جنبش «پان تورکیسم» بودند، مورد پشتیبانی قرار گرفت.

سال ۱۹۱۱ در شهر باکو حزبی به نام «حزب اسلامی و دموکرات - مساوات» تاسیس شد که هر دو جنبه سیاسی و مذهبی را در خود جمع داشت. بنیادگذاران حزب نامبرده، رسول زاده، شریف زاده، کاظم زاده و چند تن دیگر بودند که از سوی ترکان حمایت می شدند. بنا به نوشته دایره المعارف بزرگ شوروی «برنامه حزب مذکور اتحادکشورهای اسلامی تحت رهبری ترکیه بود».^{۹۶}

در فوریه ۱۹۱۷ پس از پیروزی نخستین انقلاب روسیه و سقوط تزاریسم، سران حزب مساوات موافقت خود را با «جمهوری دموکراتیک روسیه» که پس از برکناری امپراتور نیکلای دوم تزار روسیه، تاسیس شده بود، اعلام داشتند.^{۹۷}

در سال ۱۹۱۷ کنگره مشترک «حزب اسلامی و دموکرات مساوات» با «حزب فدرالیستهای ترک» برگزار شد. در این کنگره دو حزب نامبرده متحد شدند و نام تازه ای برگزیدند و خود را «حزب دموکراتیک فدرالیستهای مساوات ترک» نامیدند.^{۹۸}

حزب مذکور از آن پس ادعای خودمختاری و استقلال را عنوان کرد. در کنگره حزب رسول زاده، گوجینسکی، اوسویگ اف، آقاییف و چند تن دیگر به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شدند. ارگان مطبوعاتی حزب مذکور روزنامه «استقلال» بود.^{۹۹}

پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و کناره گیری روسیه از شرکت در نخستین جنگ جهانی، ترکان نفوذ خود را در قفقاز گسترش دادند. سران حزب مساوات ابتدا به بلشویکهای قفقاز نزدیک شدند، ولی سرانجام میانشان اختلاف افتاد و مساواتیان در بیست و هفتم ماه مه ۱۹۱۸ در شهر تفلیس دولت خود را تشکیل دادند و به نام «جمهوری آذربایجان» اعلام استقلال کردند.^{۱۰۰} دولت مذکور در ماه ژوئن همان سال مقرر خود را به شهر گنجه انتقال داد.^{۱۰۱}

در پانزدهم سپتامبر ۱۹۱۸ سپاهیان ترک به فرماندهی نوری پاشا شهر باکو را متصرف شدند. پس از این واقعه دولت مساواتیان که از پشتیبانی ترکان برخوردار بود، به شهر باکو انتقال یافت.

گرچه مساواتیان خود گروهی متشکل و یکدست نبودند، با این همه نفوذ ترکان در آنها بسیار بود. در دایره المعارف کوچک شوروی که به سال ۱۹۵۴ در شهر مسکو به چاپ رسیده، چنین نوشته شده است:

«مساواتیان از ترکان پیروی می کردند و دولتی پان تور کیست بودند».^{۱۰۲}

گمان می رود گذاردن نام آذربایجان بر اران و شیروان در قفقاز بنا خواست و سیاست ترکان بوده است. زیرا ترکان که چند بار به آذربایجان ایران حمله کرده بودند، با وجود کشتار فراوان، همواره مقاومت شدید مردم آذربایجان را برابر خود مشاهده کرده بودند و بنابراین نمی توانستند از راههای مستقیم مردم آذربایجان را به خود متمایل گردانند. از این رو راه غیر مستقیم را در پیش

گرفتند و در صدد بر آمدند نخست قفقاز و آذربایجان را زیر نام واحد «آذربایجان» متحد گردانند و پس آنگاه دو سرزمین نامبرده را ضمیمه خاک خود کنند.

در سی ام اکتبر ۱۹۱۸ سپاهیان انگلیس به فرماندهی ژنرال تومسون شهر باکو را اشغال کردند و سپاه ترک را که در نخستین جنگ جهانی شکست یافته بود، از آن سرزمین بیرون راندند. ولی دولت «جمهوری آذربایجان» که توسط مساواتیان تاسیس شده بود، همچنان به رسمیت شناخته شد.

دولت مساوات حدود دو سال زیر عنوان «دولت جمهوری آذربایجان» بر اران و شیروان حکومت کرد و این وضع تا ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ ادامه یافت. در این تاریخ واحدهای ارتش سرخ، شهر باکو را تصرف کردند^{۱۰۳} و دولت مساواتیان را ساقط و بسیاری از سران حزب و دولت مذکور را دستگیر و اعدام کردند.

از همین تاریخ در باکو و پیرامون آن حکومت شوروی اعلام شد. ولی دولت جدید نیز نام «آذربایجان» را که پان تورکیستها بر سرزمین اران و شیروان نهاده بودند، همچنان باقی نگاه داشت.

بدین روال نام «آذربایجان» نخست از سوی مساواتیان بر بخشی از قفقاز گذارده شد و پس آنگاه از جانب اتحاد شوروی تایید و تثبیت گردید.

در این که سرزمین ترکی زبانان قفقاز هیچ گاه نام آذربایجان نداشته است، جای اندک شبهه و تردیدی نیست و نگارنده به تفصیل مطالبی در این زمینه ارائه کرده است. در گذشته مؤلفان و مورخان از بیان این حقیقت ابا نداشتند. ولی بعدها به علل سیاسی این نکته از جهانیان پنهان نگاه داشته شد، چندان که کمتر کسی از نسل جوان و نیز نسل

گذشته بر این امر آگاهی دارد. ولی مؤلفان و مورخان شوروی که پیش از اوج گرفتن برخی نظریه های سیاسی توسعه طلبانه در مسایل سیاست خارجی، اظهار نظر کرده اند، بر این حقیقت واقف و بدان معترف بوده اند. استاد بارتولد دانشمند شوروی به صراحت این نکته را بیان داشت و اعلام کرد که «نام و عنوان» آذربایجان قفقاز تنها پس از انقلاب (مقصود انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ است - م) به کار گرفته شد.^{۱۰۴}

استاد بارتولد که در اواخر زندگی از ورود در مسایل سیاسی به شدت پرهیز داشت، در پیرامون سلطه روسها بر قفقاز مطلبی ننوشت زیرا ممکن بود بیان حقایق با خواستها و مقاصد سیاستمداران تعارض و تناقض پیدا کند. از این رو، وی در آثار خود اعراض خویش از بیان حقایق را ابراز داشت و چنین اعلام کرد:

«چون از ورود در مسایل سیاسی پرهیز دارم، از این رو در پیرامون سلطه روسها بر قفقاز مطلبی نمی آورم».^{۱۰۵}

حال آن که استاد بارتولد خود سیاستمدار بود و مدتی از عمرش را در وزارت امور خارجه روسیه و خدمت در پیرامون کارهای سیاسی گذرانده بود. ولی با این همه استاد در جایی دیگر پرده از رازها برداشت و با اشاره ای استادانه حقیقت را مکشوف داشت و رد پیرامون علت گذاردن نام «آذربایجان» بر قفقاز چنین گفت:

«نام آذربایجان برای جمهوری آذربایجان از آن جهت انتخاب شد که گمان می رفت با برقراری جمهوری آذربایجان، آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان یکی شوند ... نام آذربایجان از این نظر بر گزیده شد».^{۱۰۶}

آیا یک دانشمند شوروی در شرایط و اوضاع و احوالی که بر آن کشور حکمفرما بوده، بهتر و آشکارتر از این می توانسته سخن بگوید، پرده از رازها بردارد و هدف و مقصود دولتمداران کشور خویش را در گذاردن و باقی نگاهداشتن نام «آذربایجان» بر اران و شیروان بیان کند؟

این دانشمند گرانقدر که چون همه بزرگان دانش و معرفت، دوستدار حق و حقیقت بود، اعتقاد داشت که عنوان «جمهوری آذربایجان» برای سرزمین اران، عنوانی است نادرست. اکادمیسین بارتولد با استادی و مهارتی که شایسته دانشمندان است، نظر خود را در این زمینه اعلام داشت و چنین توصیه کرد:

«هرگاه لازم باشد نامی برگزید که سراسر جمهوری آذربایجان را شامل شود، در آن صورت می توان نام اران را برگزید».^{۱۰۷}

مردم آذربایجان که در گذشته برای دفاع از مرز و بوم خویش با سپاهیان دولت عثمانی پیکارها

کردند و زن و مرد و کودک از تبریز تا روستاهای دور دست در برابر اشغالگران بیگانه به پا خاستند، با گذاردن نام آذربایجان بر سرزمین دیگری جز مرز و بوم خویش روی موافق نشان ندادند. در آن روزگار که نام «آذربایجان» بر بخشی از قفقاز نهاده شد، شادروان شیخ محمدخیابانی و یارانش به نشانه اعتراض بر این نامگذاری نادرست، پیشنهاد کردند تا نام آذربایجان تغییر یابد. در کتاب «تاریخ هیجده ساله آذربایجان» نوشته شادروان احمد کسروی تبریزی، در پیرامون تغییر نام آذربایجان چنین آمده است:

در همان روزهای نخست خیزش، حاجی اسماعیل آقا امیر خیزی که از آزادیخواهان کهن و این زمان از نزدیکان خیابانی می بود پیشنهاد کرد که آذربایجان چون در راه مشروطه کوششها کرده و آزادی را برای ایران او گرفته، نامش را «آزادستان» بگذاریم. در این هنگام نام «آذربایجان» یک دشواری پیدا کرده بود. زیرا پس از بهم خوردن امپراتوری روس، ترکی زبانان قفقاز در باکو و آن پیرامونها جمهوری کوچکی پدید آورده آن را «جمهوری آذربایجان» نامیده بودند. آن سرزمین نامش در کتابها «اران» است. ولی چون این نام از زبانها افتاده بود و از آن سوی بنیادگزاران آن جمهوری امید و آرزوشان چنین می بود که با آذربایجان یکی گردند، از این رو این نام را برای سرزمین و جمهوری خود برگزیده بودند. آذربایجانیان که به چنان یگانگی خرسندی نداشته و از ایرانیگری چشم پوشی نمی خواستند از آن نامگذاری قفقازیان سخت رنجیدند، و چون آن نام گزاری شده و گذشته بود کسانی می گفتند: بهتر است ما نام استان خود را دیگر گردانیم. همانا پیشنهاد «آزادستان» از این راه بوده است.^{۱۰۸}

شادروان کسروی در این نوشته مشابه نظر استاد بارتولد را بیان داشت و نام راستین «جمهوری آذربایجان» را اران دانست. مورخ گرانمایه آذربایجانی در شاهکار پژوهشی خود زیر عنوان «شهریاران گمنام» که به سالهای ۱۳۰۵ - ۱۳۰۶ هجری شمسی و شاید پیش از آن نگاشته و در سال ۱۳۰۷ هجری شمسی به چاپ رسانیده، از این کار با شگفتی یاد کرده است. چنین به نظر می رسد که کسروی به هنگام نگارش کتاب «شهریاران گمنام» هنوز به انگیزه گذراندن نام «آذربایجان» بر اران آگاه نبوده و همانند استاد بارتولد مقصود دولتمداران شوروی را در پیرامون یکی شدن این دو سرزمین عنوان نکرده است. ولی در زمانی که «تاریخ هیجده ساله آذربایجان» و «تاریخ مشروطه ایران» را می نگاشت، به دریافتهایی مشابه استاد بارتولد که در روسیه می زیست، دست یافت که از نظر خوانندگان گذشت.

کسروی گرچه به انقلاب روسیه و برقراری حکومت شوروی در قفقاز نظری موافق داشت، با این همه از ابراز شگفتی خودداری نکرد. وی در کتاب «شهریاران گمنام» اشاره ای به این نکته دارد که جالب توجه است:

«شگفت است که اران را اکنون آذربایجان می خوانند. با آن که آذربایجان یا آذربایگان نام سرزمین دیگری است که در پهلوی اران و بزرگتر و شناستر از آن می باشد و از دیرین زمان که آگاهی در دست هست همواره این دو سرزمین از هم جدا بوده و هیچگاه نام آذربایگان بر اران گفته نشده است. تاکنون ندانسته ایم که برادران ارانی ما که حکومت آزادی برای سرزمین خود برپا کرده می خواستند نامی بر آنجا بگذارند، برای چه نام تاریخی و کهن خود را کنار نهاده دست یغما بسوی آذربایگان دراز کردند؟ و چه سودی را از این کار شگفت خود امیدوار بودند؟ این خرده گیری نه از آن است که ما برخاسته از آذربایگانیم و تعصب بوم و میهن خود نگه می داریم. چه آذربایجان را از این کار هیچ گونه زیان نیست. بلکه از این است که برادران ارانی ما در آغاز زندگانی ملی و آزاد خود پشت پا به تاریخ و گذشته سرزمینشان می زنند و این خود زبانی بزرگ است و آنگاه تاریخ مانند چنین کار شگفت سراغ ندارد.»^{۱۰۹}

کسروی در آن روزگار چنین می پنداشت که «آذربایگان را از این کار هیچ گونه زیان نیست». ولی بعدها به هنگام نگارش «تاریخ هیجده ساله آذربایجان» و «تاریخ مشروطه ایران» به ماهیت امر پی برد و به نوشتن مطالبی در این زمینه پرداخت که هنوز برای بسیاری از مردم و شاید بخشی از سیاستمداران کشور ما قابل درک نبود. کسروی اندکی پس از شهریور ۱۳۲۰ در روزنامه پرچم چنین نوشت:

چون در شهریور گذشته سپاهیان شوروی به آذربایجان آمدند و آن تبدلات رخ داد، حزبی در تبریز به نام «حزب آذربایجان» پدید آمد که یکدسته هوسمندان آن را بنیاد نهادند. در آن زمان در

تبریز از این دسته‌ها بسیار بسته می‌شد و از آن جمله چند تنی آن دسته را بستند و خود را «حزب آذربایجان» نامیدند و چون کسان بسیار بیخرد و بدنهاد می‌بودند از بودن سپاهیان شوروی در آذربایجان چنین دانستند که اگر لاف کمونیستی زنند، کارکنان شوروی حمایت از آنان خواهند کرد. این است تظاهرات کمونیستی از خود نمودند. در حالی که بیشتر ایشان معنی کمونیستی را هم نمی‌دانستند و چون مقصودشان جز هوسبازی و خودنمایی نبود و برای این کار وسیله می‌جستند نخست به آرزوی استقلال آذربایجان افتادند و این را یک وسیله خوبی برای خودنمایی‌های خود یافتند. و این است که هواداری از زبان ترکی را بهانه گرفتند و به کوششهایی پرداختند. در نهران مقصودشان جدا شدن از ایران بود و در راه هوسبازی به چنین اندیشه بسیار غلطی، گستاخی می‌نمودند. ولی در آشکار دعوی ترکی - فارسی را دنبال کرده و روزنامه‌ای بنام آذربایجان بنیاد نهاده در آنجا هر روز گفتارهایی می‌نوشتند.

سپس در این اندازه نایستاده به سیاهکاریهای دیگری برخاستند. بدینسان که چون از آذربایجان هنوز ریشه تاراجگران و اشرار کنده نشده و در این گوشه و آن گوشه کسان بسیاری از آنان باز مانده، اینان فرستادگانی به نزد آنان فرستاده به آشوب و تاراجگری تحریکشان می‌کردند و چون دسته‌هایی از مهاجران در سالهای آخر از قفقاز به آذربایجان آمده و در روستا نیز پراکنده هستند، با دست آنان کمیته‌های تاراج و آدمکشی در دیه‌ها بنیاد می‌نهادند.^{۱۱۰}

چنان که در آغاز اشاره شد نگارنده می‌کوشد تا سرحد امکان از ورود در مسائل سیاسی بپرهیزد و داوری را بر عهده خواننده واگذارد. ولی این کار تا زمانی میسر است که موجب تحریف و اشکال در مسائل تاریخی نشود. نمی‌توان واقعیت را فدای سلیقه کرد. از این رو به ناچار اشاره‌ای بسیار مختصر به مسئله آذربایجان را ضرور می‌شمارد.

چنان که خوانندگان آگاهی دارند، در ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ حزبی به نام «فرقه دموکرات آذربایجان» تاسیس شد که سران آن در آغاز خواستار اجرای قانون اساسی و تشکیل «انجمنهای ایالتی و ولایتی» شدند. مسئولان حزب مذکور نخست از استقلال و تمامیت ارضی ایران سخن می‌گفتند و کسانی که آنان را به تجزیه طلبی متهم می‌کردند، دشمن و مغرض می‌خواندند.

نگارنده قصد ندارد به آنچه مورد بحث و تردید است اشاره کند. بلکه تنها به ذکر چند نمونه از اسناد تاریخی و به دیگر سخن نمونه‌هایی از مطالب مندرجه در مطبوعات ارگان «فرقه دموکرات آذربایجان» می‌پردازد و داوری را بر عهده خوانندگان می‌گذارد.

پس از ۲۱ آذر ماه ۱۳۲۵ گروهی از مسئولان و افراد «فرقه دموکرات آذربایجان» و حکومت دموکراتهای آذربایجان به اتحاد شوروی مهاجرت کردند که نگارنده نیز از زمره آنان بود. مسایلی که در روزگار حاکمیت «فرقه دموکرات آذربایجان» صورت مخفی داشت، پس از مهاجرت به اتحاد شوروی صورتی علنی یافت و جایی برای تردید و گمان باقی نگذارد. گرچه مسئولان دولت شوروی کوشش وافر داشتند بر این که نیت و قصد الحاق آذربایجان ایران به اتحاد شوروی تا آنجا که میسر باشد فاش و بر ملا نشود و بهانه‌ای به دست دولت ایران و مخالفان و رقیبان دولت اتحاد شوروی ندهد، ولی با این همه گاه مطالبی منتشر می‌شد که نشان می‌داد هدف و برنامه کار بر چه منوال است.

در بیست و یکم آذر ۱۳۲۹ سران «فرقه دموکرات آذربایجان» تلگرامی به میر جعفر باقراف دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست «جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان» مخابره کردند که متن آن در روزنامه «آذربایجان» ارگان کمیته مرکزی «فرقه دموکرات آذربایجان» به چاپ رسید. در متن تلگرام مذکور چنین آمده است:

«پدر عزیز و مهربان میر جعفر باقراف!

خلق آذربایجان جنوبی که جزء لاینفک آذربایجان شمالی است^{۱۱۱}، مانند همه خلقهای جهان، چشم امید خود را به خلق بزرگ شوروی و دولت شوروی دوخته است»^{۱۱۲}

از مندرجات تلگرام به آسانی می توان به راز این نام گذاری پی برد و هدف و مقصود نام گذاران و دست پروردگانشان را در جدا کردن آذربایجان از ایران و الحاق آن به اتحاد شوروی دریافت.

در جلسه عمومی فعالان «فرقه دموکرات آذربایجان» به مناسبت پنجمین سالگرد تاسیس فرقه مذکور قطعنامه ای به تصویب رسید که در آن چنین آمده است:

«از کمیته مرکزی فرقه خواستاریم که در مقابل توجه و کمکهایی که برادران همخون ما بویژه رهبر حزب کمونیست آذربایجان رفیق میر جعفر باقراف پس از مهاجرت به میهن خود آذربایجان شمالی نسبت به ما مبذول داشته اند سپاسگزاری کند»^{۱۱۳}

چنان که از قطعنامه پیداست، بخش اران و شیروان قفقاز که «آذربایجان شمالی» نامیده شده، به «میهن» مردم آذربایجان ایران بدل گشته و ساکنان آن با مردم آذربایجان «برادر هم خون» شده اند.

آیا دلیلی روشنتر از این برای معلوم داشتن مجهول آذربایجان می توان یافت؟ آیا این سند خود پرده از رازهای نهان برنمی گیرد؟

در تلگرام دیگری که از کمیته مرکزی «فرقه دموکرات آذربایجان» به میر جعفر باقراف^{۱۱۴} دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان مخابره شد، چنین آمده است:

«رهبر عزیز و پدر مهربان رفیق میر جعفر باقراف!

از تاسیس فرقه دموکرات آذربایجان که رهبری پیکار مقدس خلق آذربایجان در راه آزادی ملی و نجات قسمت جنوبی سرزمین زادبومی وطن عزیز ما در آذربایجان را که سالها است در زیر پنجه های سیاه شوونیستهای فارس دست و پا می زنند، بر عهده دارد، سه سال تمام می گذرد ...

سومین سال تاسیس این فرقه مبارز را به کلیه علاقمندان خلق آذربایجان و به شما که رهبر عزیز و پدر مهربان ما هستید شادباش می گوئیم. عده ای از اعضای فرقه، حکومت ملی و سازمان فدایی ها ... به قسمت شمالی و آزاد وطن خود مهاجرت کرده اند»^{۱۱۵}

در این سند، آذربایجان به عنوان «قسمت جنوبی سرزمین زاد و بومی وطن عزیز» نامیده شده که گویا سالها است مردم آن «در زیر پنجه های سیاه شووینیستهای فارس دست و پا می زنند» و گویا مسئولان فرقه «به قسمت شمالی و آزاد وطن خود مهاجرت کرده اند».

همانگونه که پیشتر از نظر خوانندگان گذشت، نگارنده کوشیده است تا آنجا که میسر باشد از ورود، بحث و اظهار نظر در پیرامون مسایل سیاسی دوری گزیند و داوری را به خواننده واگذارد. ولی این کار نمی بایست به بهای حذف اسناد و مدارک تاریخی صورت می پذیرفت. از این رو دست کم نقل چند مدرک مختصر که از نظر تاریخی واجد اهمیت است ضرور می نمود. تا داوری خوانندگان چه باشد.

پی نوشتها

۱. در پیرامون نام «آلبانی» یا «آلبانیای قفقاز» در صفحات بعد سخن خواهیم داشت.
۲. ن. و. پیگولفسکایا، آ. یو. یاکوبوسکی، ای. پ. پطروشفسکی، ل. و. ستروویوا، آ. م. بلنیتسکی: تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هیجدهم، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۶، جلد اول، ص ۵۹.
۳. همان، ص ۷۷.
۴. همان، ص ۱۰۱.
۵. دیاکونوف، آ. م.، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵، ص ۳۰۴.
۶. عبدالله یف، فتح الله، گوشه ای از تاریخ ایران (گوشه ای از مناسبات روسیه و ایران و سیاست انگلستان در قرن نوزدهم)، ترجمه غلامحسین متین، تهران، ص ۱۹۲.
۷. همان، ص ۱۲۰.
۸. همان، ص ۱۹۱.
۹. لنین، و. ای. آثار منتخبه در دو جلد، جلد اول، قسمت دوم، اداره نشریات به زبانهای خارجی، ترجمه فارسی، مسکو، ۱۹۵۲، صص ۳۸۵، ۳۸۹، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹.
۱۰. این شخص همان اسکندر مقدونی است. در نوشته های باستان، او را به جای الکساندر، به غلط اسکندر می نامیدند و او را اسکندر گجستک (ملعون) می خواندند. گمان می رود تلفظ غلط نام اسکندر، متعلق به روزگاران کهن باشد.
۱۰. کاروند کسروی، به کوش یحیی ذکا، تهران، ۱۳۵۶، صص ۳۱۴ - ۳۱۳.
۱۲. ابن فقیه، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ترجمه مختصر البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۲۶.
۱۳. کاروند کسروی، پیشین، صص ۳۱۶ - ۳۱۵.

۱۴. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، آ - ابوسعده، تهران، ۱۳۲۵، ص ۳۶.

۱۵. همان، ص ۵۴.

۱۶. برای آگاهی بیشتر، رجوع شود به کاروند کسروی، پیشین، ص ۳۱۶.

۱۷. همان، ص ۳۵۶.

۱۸. گوگمل نام محلی است در کنار رود بومادوس و نزدیکی اردبیل و موصل که جنگ سوم اسکندر مقدونی با داریوش سوم در آنجا روی داد.

۱۹. ساتراپ شکل یونانی شده عنوان پارسی خسترپ است که به صورت خسترپاون آمده است. خستر = شهر و خسترپاون = شهربان است. در نوشته های تازی خسترپ به صورت «شهرب» نیز آمده است. خسترپ یا ساتراپ، والی و فرمانروای یکی از بخشهای بزرگ قلمرو شاهنشاهی هخامنشیان بود. داریوش بزرگ، سرزمینهای ایرانی و غیر ایرانی تابع شاهنشاهی هخامنشی را به بیست بخش تقسیم کرد و هر کدام را به یک خسترپاون = ساتراپ سپرد.

۲۰. Bartold V. V., sochineniia, Tom II, Chast I, Moskva, Izdatelstvo Vostochnoi literatury, ۱۹۶۳, str. ۷۷۵ - ۷۷۶.

۲۱. Arriani, Anabasis, recognovit C. Abicht, Lips., ۱۸۸۶.

۲۲. Josephi Flavii, De bel., VII, ۷،۴.

۲۳. کادوسان قومی هستند که اکنون «طالش» نامیده می شوند. برای آگاهی بیشتر درباره این قوم رجوع شود به کاروند کسروی، صص ۲۸۸ - ۲۸۳.

۲۴. Polibii, Historiae, rec Fr. Hulstsch Vol. IIV. Berol. Weidam., ۱۸۸۸ - ۱۸۹۲.

۲۵. Diodori, Bibliotheca., rec. Frid Vogel, Vol. I-III, Lips., Teubn, ۱۸۸۸ - ۱۸۹۳.

۲۶. Strabonis, Geographica, rec. Commentario crit. instr. G. Kramer, Vol. I-III, Berol. ۱۸۸۴ - ۱۸۹۲.

۲۷. همان.

۲۸. Geographi Graeci Miores. E codicibus recognovit Carolus Mullerus, II, Paris, ۱۸۸۲.

۲۹. Arriani. Opcit.

۳۰. C. Plinii Secundi, Naturalis historia, D. Detlefsen recens uit, vol. I- II, Berol., ۱۸۶۶ – ۱۸۸۲.

۳۱. کسروی نام دو رود کر یکی در فارس و دیگری در قفقاز را به صورت «کور» آورده و معتقد است که این دو رود به نام کوروش بزرگ «کور» نامیده شده است. وی کوروش را شکل یونانی نام «کور» دانسته است. ولی استاد آبایف دانشمند شوروی بر این عقیده نیست (رجوع شود به مقاله پروفیسور و. ای. آبایف زیر عنوان «واژه شناسی نامهای خاص ایرانی» ترجمه نگارنده کتاب، مجله بررسی های تاریخی، سال دوازدهم، شماره ۳ صص ۲۴۴ - ۲۲۱. در ضمن یونانیان باستان شهر کنار رود کر را «کوروپولیس» می نامیدند. نگارنده یاد آور می شود که رود کر از شهر تفلیس در گرجستان می گذرد و گرجیان این رود را «کورو» می نامند. استاد آبایف معتقد است که گرجیان آن را (Kuro) از نام اوستی “Kur گرفته اند و چون در زبان گرجی نامهای بیگانه اغلب با حروف “ O ” پایان می پذیرد، بنابراین به شکل در آمده است. نکته ای که می رساند این رود با نام “ Kuro ” کوروش پیوند داشته، آن است که برخی جغرافی نگاران اسلامی، از جمله ابو عبدالله بشاری مقدسی رود مذکور را «نهرالملک» نامیده است.

۳۲. آلازان (آلازانی) نام رودی است که از گرجستان و آلبانیای قفقاز (اران) می گذرد و به رود کر می پیوندد.

۳۳. کلبگ شهری است باستانی که در نوشته های مولفان اسلامی، از جمله البلدان ابن فقیه و المسالک و الممالک ابن خردادبه و دیگر نوشته ها به صورت «قبله» آمده است. بطلیموس این نام را «خبله» نوشته است. گمان می رود نام «قبله» ماخوذ از «خبله» باشد.

۳۴. Plinii Secundi naturalis historia, D. Detlefsen recens uit, vol. ۱ - ۲, Berol., ۱۸۶۶ – ۱۸۸۲.

۳۵. همان.

۳۶. V. N. Leiatov, Azerbaidzhan SV v. done Po III v. n. e. “Izv. AN. Azerb. SSR”, ۱۹۵۰, NO. 1.

۳۷. Strabonis , Geogrphica, rec. Commentario crit. G. Kramer, vol ۱-۳, Berol , ۱۸۴۴ – ۱۸۵۲.

۳۸. M. Khorenskii, Istoriia Armenii, Moshva, ۱۸۹۳, str. ۳۹۳.

۳۹. شکه، شاکاش و ساکاسنا هر سه تلفظ های گوناگون شهری است به نام «شکی» در قفقاز. اکنون نام کهن شهر مذکور را به دور افکنده اند و آن را «نوخا» نامیده اند.

۴۰. Ananii Shirakatsi, Armianskaia istoriia, VII V. Po R. Kh. SPb, ۱۸۷۷.

۴۱. M. Kagankatvatsi, Istoriia Agvan. Per. K. Patkanova, SPb. ۱۸۸۱, str. ۱۴۵ – ۱۴۸.

۴۲. Iu. Kulakovskii. Istoriia Vizantii, T. ۳, Kiev, ۱۹۱۵, str. ۲۵۷.

۴۳. M. Kaganktvatsi, Istooriia Agvan, Per. K. Patkanova, SPb., ۱۸۶۱., str. ۱۵۴.

۴۴. ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله، المسالك و الممالک، ص ۱۲۰ - ۱۱۸.

۴۵. ابن فقیه، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ترجمه مختصر «البلدان»، بخش مربوط به ایران، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، صص ۱۳۰ - ۱۲۹.

۴۶. همان، ص ۱۳۴.

۴۷. ورثان شکل معرب نام پارسی وردان است که در زبان ارمنی به صورت «وارطان» آمده است. ورثان نام شهر وردان یا «واردانا کرت» است که گویا به نام واردان مامیکونیان یکی از اشراف ارمنی عهد ساسانی بوده است.

۴۸. ترجمه مختصر «البلدان»، ص ۱۲۸.

۴۹. همان، ص ۱۳۹.

۵۰. ابن حوقل، صوره الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۵، ص ۱۲۸.

۵۱. همان، ص ۸۲.

۵۲. بردعه - این نام در برخی نوشته ها، از جمله آثار یاقوت حموی، ابن حوقل و برخی دیگر به صورت بردعه و در بعضی نوشته ها چون شرفنامه و غیره به صورت بردعه و در آثار برخی شاعران و نویسندگان، از جمله در خمسه نظامی و حدود العالم به صورت بردع آمده است. مارکوارت، در کتاب ایرانشهر، بردع را شکل عربی پرتو (پهلوی) دانسته است. این شهر روزگاری مرکز اران بود. گویند شهر مذکور در روزگاران کهن هر دو نام را داشت. بلاذری می نویسد که این شهر به روزگار قباد اول شاهنشاه ساسانی ساخته شد. این شهر اکنون نیز در میان مردم قفقاز به صورت «برده» تلفظ می شود. بعضی لغت نامه ها، نام بردع را از «برده دان» دانسته و نوشته اند که این شهر جایگاه بردگان بود.

۵۳. شهر جنزه که تازیان نوشته اند، معرب گنجگ و گنجه است. نام گنجگ در ایران بسیار بوده است. از جمله روستایی در اطراف مشهد و نیز رودبار گیلان بدین نام است. برخی از محققان نام غزنه در افغانستان را همان گنجه دانسته اند. در اران و آذربایجان نیز دو شهر بدین نام آمده است. یکی سرزمین مقدسی است که محل آتشکده آذرگشسپ بوده و دیگری شهری به همین نام در اران است. گنجه اکنون «کیروف آباد» نام دارد.

۵۴. این نام در نوشته های قدیمی شمکور آمده است، ولی اهل محل آن را «شامخور» می نامند. و اکنون نیز به همین نام است.

۵۵. شروان نام شهری است در اران که گفته می شود به دستور خسرو انوشیروان بنا شده است. بعدها سرزمین وسیعتری بدین نام نامیده شده و فرمانروایان آن شروانشاه لقب یافتند. برخی این ناحیه را شروان می نامند. گویا شروان درست تر است. در نزدیکی اصفهان نیز ناحیه ای به همین نام هست. در قوچان نیز ناحیه ای به نام شروان وجود دارد.

۵۶. صوره الارض، صص ۱۰۰ - ۸۱.

۵۷. همان، ص ۹۵.

۵۸. شمس الدین ابوعبدالله محمد بن ابوبکر البناء الشامی المقدسی المعروف بالبشاری، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، لیدن، ۱۹۰۶، ص ۲۵۹.

۵۹. ابو اسحق ابراهیم اصطخری، مسالک و ممالک، ترجمه فارسی (المسالک و الممالک) از قرن ۵ - ۶ هجری، به کوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۷ - ص ۱۵۸.

۶۰. همان.

۶۱. همان، ص ۱۷۶.

۶۲. یاقوت حموی، معجم البلدان، جلد اول، لایپزیک، ۱۸۶۶، ص ۱۸۳.

۶۳. عمادالدین اسمعیل بن محمد بن عمر، المعروف به ابوالفداء، تقویم البلدان، ص ۳۸۶.

۶۴. همان، ص ۳۸۶.

۶۵. حمدالله مستوفی، نزهه القلوب، به اهتمام دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۳۶، صص ۸۵ و ۱۰۲.

۶۶. همان، صص ۹۲ - ۹۱.

۶۷. ر. ش. به مطلع السعدین سمرقندی.

۶۸. ر. ش. به تاریخ عالم آرای عباسی، نوشته اسکندر بیگ منشی، صص ۱۶ - ۱.

۶۹. محمدحسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان، برهان قاطع، به اهتمام شادروان دکتر محمد معین، جلد اول، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۲، ص ۴۱.

۷۰. Ianovskii A, O derevnei Kavkazskoi Al – banii, Zhurnal ministr. narodnogo pros – veshcheniia za ۱۸۴۶ g., SPb., ch. ۲ str. ۹۷ – ۱۳۶, ۱۶۱ – ۲۰۳.

۷۱. همان.

۷۲. همان.

۷۳. Dorn B., Kaspil (O pokhodakh drevnikh russkikh V Tabaristan). SPb., ۱۸۷۵.

۷۴. "Voprosy istorii Kavkazskoi Albanii", reol. Igrar – Aliev, izdatelsvo AN Az SSR, Baku, ۱۹۶۲, str. ۲۱.

۷۵. Barkhudatian M., istorii agvan, Tbilisi, ۱۹۶۲.

.۷۶. همان.

۷۷. Marquart J., Eransahr nach Geographie des ps Moses Xorenac'i. Berlin ۱۹۰۱.

۷۸. Bartold V. V, Sochineniia, Tom III, Izdatelsvo "Nauka", Moskva, ۱۹۶۵, str. ۳۳۴.

.۷۹. همان.

۸۰. Krimskii A. E. Stranitsy iz istorii Severnogo ili kavkazskogo Azerbaidhana (Klassicheskaia Albaniia), Sb. St. V chast E F. Oldenburga, Moskva, ۱۹۳۴, str. ۱۸۹.

.۸۱. همان، ص ۳۰۵.

۸۲. Bartold V. V, Sochineniia, Tom II, chast I, izdatelstvo vostochnoi literatury, Moskva, ۱۹۶۳, str. ۷۷۵.

.۸۳. همان، ص ۷۷۷.

۸۴. Eremian S. T., Torgovie puti Zakavkaziia (po Tabula peutingeriana), VDI, ۱۹۳۹, No. I, str. ۷۹, ۹۷.

۸۵. Iampolskii Z, I., K voprosu ob odnoimennost drevneishego naseleniia Atropateny I Albanii, "Tr Instituta istorii I filosofii", ۱۹۵۴ Tom ۴, str. ۱۰۰, ۱۰۸.

۸۶. "Entsiklopedicheskii slovar", pod redaktsiei professor I.E Andreevskago, Tom I, SPb., ۱۸۹۰. Str ۳۵۹.

.۸۷. همان.

۸۸. "Entsiklopedicheskii slovar", Tom XIII, izdateli Brokgauz (Leiptsig). Efron. SPb., ۱۸۹۴, str. ۸۱۸ – ۸۱۹.

.۸۹. همان.

۹۰. بخشی از ارمنستان در سرزمین ترکیه قرار داشت که از آن جمله بودند شهرهای قارص و اردهان. ولی پس از قتل عام ارمنه در سال ۱۹۱۵، این نواحی از سکنه بومی خالی شد و بسیاری از ارمنیان ناگزیر جلای وطن کردند. از این رو در دایره المعارف مذکور عنوان «ارمنستان ترکیه - عثمانی» آمده است.

۹۱. "Entsiklopedicheskii slovar", Opcit., str. ۲۱۲ - ۲۱۳.

۹۲. "Bolshaia sovetskaia Entsiklopediia", Glav. redaktor A. M. Prokhorov. Trete izdanie, Moskva, Izdatelstvo "Sovetskaia Entsiklopediia", ۱۹۷۰. Tom I, str. ۲۴۸.

۹۳. "Kratkaia Geograficheskaia Entsiklopediia", Glav. Redaktor A. A Grigorev, Tom ۱, Gos. nauch. izdatelstvo "Sovetskaia Entsiklopediia, Moskva, ۱۹۶۰, str. ۳۸.

۹۴. همان.

۹۵. "Bolshaia Sovetsiklopediia", Trete izdanie Tom ۲۹, Moskva, izdatelsttvo "Sovetskaia Entsiklopediia", ۱۹۷۸, str. ۲۷۸.

۹۶. "Bolshaia Sovetskai Entsiklopediia", Tretie izdanie Tom ۱۷, Moskva, izdatelstvo "Sovetskaia Entsiklopediia", ۱۹۷۴, str ۱۲۸ - ۱۲۹.

۹۷. همان.

۹۸. همان.

۹۹. همان.

۱۰۰. همان، صص ۱۲۹ - ۱۲۸.

۱۰۱. همان.

۱۰۲. "Entsiklopedicheskii slovar", Tom ۲, Moskva, izdatelstvo "Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia", ۱۹۵۴, str. ۴۴۵.

۱۰۳. "Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia", Tom. I, Moskva, izdatelstvo "Svetskaia Entsiklopediia", ۱۹۷۰, str. ۲۵۴.

۱۰۴. Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast I, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, ۱۹۶۳, str. ۷۷۵.

۱۰۵. همان، ص ۷۶۲.

۱۰۶. همان، ص ۷۰۳.

۱۰۷. همان.

۱۰۸. کسروی، احمد، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، بازمانده تاریخ مشروطه ایران، جلد دوم، چاپ نهم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۲۵۳۷، ص ۸۷۳.

۱۰۹. کسروی، احمد، شهریاران گمنام، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۵، ص ۲۶۵.

۱۱۰. نامه «پرچم»، شماره ۱۲۰، خرداد ۱۳۲۱.

۱۱۱. در پیرامون اصطلاح «آذربایجان جنوبی» و «آذربایجان شمالی» رجوع شود به پیشگفتار کتاب و مقاله نگارنده زیر عنوان «مگر ایرانیان میهن پرست مرده اند؟» و مقاله دیگر نگارنده زیر عنوان «سخنی در پیرامون آذربایگان» که در مجله بررسیهای تاریخی سال ۱۳۴۸ انتشار یافته است.

۱۱۲. روزنامه «آذربایجان» شماره ۲۱۳، باکو ۲۳ آذر ۱۳۲۹. متن ترکی تلگرام چنین است:

«عزیز و مهربان آتامیز میرجعفر باقراف! شما لیندان آیریلماز بیرحصه اولان جنوبی آذربایجان خلقی، دنیانین بوتون خلق لری کیمی امید گوزونی بویوک سووت خلقینه و سووت دولتینه تیکمیشدیر».

۱۱۳. روزنامه «آذربایجان»، شماره ۱۸۶، باکو، ۱۹ شهریور ۱۳۲۸. متن ترکی قطعنامه چنین است:

«ئوزبور دومیز شمالی آذربایجانا مهاجرت ایتدیکدن صورنا قان قارداشلاریمیز، خصوصی ایله آذربایجان کمونیست فرقه سینین رهبری - میرجعفر باقراف یولداشین گوستردیگی قایغوسیندان تشکرایتمگی فرقه نین مرکزی کمیته سیندان خواهش ایدیریک».

۱۱۴. میرجعفر باقراف نخست وزیر و دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان و عضو دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بود که

پس از مرگ استالین به جرم همکاری و همدستی با بریا رئیس پلیس مخفی شوروی (کا. گ. ب.) محاکمه و اعدام شد.

۱۱۵. متن ترکی تلگرام چنین است: «عزیز رهبر و مهربان آتامیز میرجعفر - باقراف یولداش! بوگون اوچ ایل تمام دورکی دوغما یور دومیز و عزیز وطنمیز اولان آذربایجانین جنوب قسمتینده ایل لردن بری فارس شووینیت لرینین قاراپنجه سی آلتیندا اینله یین خلقیمیزین ملی آزادلیق اوغروندا آپاردیغی مقدس مبارزه سینه رهبر لیک ایتیمک ایچون آذربایجان دموکرات فرقه سی تشکیل اولونموشدور. بومبارز فرقه نین تشکیلینین اوچونجی ایل دونومی مناسبتیه بوتون علاقمند - لری، آذربایجان خلقینی و عزیز رهبر و مهربان آتامیز اولان سیزی تبریک ایدیریک. نتیجه اعتباری ایله فرقه، ملی حکومت و فدائی تشکیلاتیندان بیرعهده ... وطنمیزین آزاد شمال قسمتینه مهاجرت ایتدیلر».

روزنامه «آذربایجان» شماره ۸۱، باکو، ۱۷ شهریور ۱۳۲۷.